

واژه‌نامه

آمود: Ā Mud

آنچه به بدنه بنا الحاق می‌شود مثل انواع تزئینات داخلی.

ل. م. ص. ۹۱ (مص خم. آمودن) در کلمات مرکب بمعنی آموده آید: گوهر آمود. آموده: آراسته مزین متحلی
ل - د ص ۱۸۰ آموده = آراسته، متحلی

آوگون Avgūn

انحنای پای گنبد که به طرف داخل متمایل می‌شود.

ل. م. ص ۷۹. آوگون = آگون = نگون = واژگون

آهنگ Āhang

نوعی طاق که در بناهایی که در دو طرف دیوار ممتد دارد مناسب‌ترین پوشش است مثل آب انبارها. نام دیگر آن طاق گهواره‌ای است در فرانسه به آن برسو (Bercu) گویند.

ل. م. ص ۱۰۸. آهنگ = خمیدگی طاق و سقف ایوان و مانند آن

ل. د ص ۲۲۰ - خمیدگی طاق و سقف ایوان و مانند آن و آنرا به اصطلاح بنایان لنگر خوانند

افراز: Afrāz

ارتفاع طاق یا چفد

ل. م. ص. ۳۱۸. افراز = فراز، پهلوی افراختن = افراشتن = بلندی فراز

ل. د. ص. ۳۰۷۰ بمعنی بالا و فراز. مقابل نشیب، بلندی و قله، بمعنی بالا باشد.

آزغ = آزج Azaq

معرب سغ = پوشش منحنی شکل

ل. م. ص. ۲۱۸. ازغ = ازغ = ازگ: آنچه از شاخه‌های درخت ببرند و ویرایش دهند، آنچه از شاخه‌های درخت

انگور بیرند

ل. د. ص ۱۹۸۳. از غ = ازغ = ازگ: آنچه از شاخه‌های درخت بیرند و ویرایش دهند.

استوان Owst vān

ستون با مقطع گرد.

ل. م. ص ۲۶۲. استوان = ستوان = استوار، محکم، متین

ل. د. ص ۲۲۰۳. استوار محکم

اِسپِر Espar

دیوار غیر باربر = تیغه

ل. م. ص ۲۳۱. دیوار میان دو مجردی از بیرون سو. بدنه دیوار درسته از آجر و غیر آن که زیر طره باشد بر قسمت بیرونی ساختمان (Corniche)

اوزیر = افزیر = Afzir = ozir

استخوان بندی یا اسکلت بنا که امروز لغت «سازه» به غلط جانشین آن شده است مترادف این لغت در معماری غربی استراکچر است.

ایوار گاه Ivārgāh

بخشی از تاق ما بین شکرگاه تا زاویه $67/5^\circ$ درجه نسبت به افق

ل. م. ص ۴۲۲. ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب، شبگیر

ل. د. ص ۵۹۹۰. ایوار: هنگام عصر، نزدیک غروب

ایوار + گاه

ایوار در فرهنگهای زیر با معانی و توصیفات متفاوت ولی مشترک اینگونه تعریف شده است:

۱- وقت عصر را گویند چنانکه شبگیر صبح را. (جهانگیری) (فرهنگ رشیدی)

۲- وقت عصر قریب به غروب که نماز دیگرش گویند سفر و حرکت آن وقت را ایوار گویند و صبح و سحر را شبگیر و هر دو لفظ مصطلح مسافران است چون قافله وقت پسین براه افتد گویند ایوار کرد و اگر وقت سحر به راه افتد گویند شبگیر کرد پس ایوار داخل کردن پاره از روز است به شب. شبگیر عکس آن در روز مستعمل است. (آندراج) (انجمن آرا)

- ۳- با ثانی مجهول بر وزن دیوار، وقت عصر باشد که نماز دیگرش نیز می‌گویند چنانکه شبگیر صبح را خوانند .
 - و راه رفتن وقت عصر را ایوار کردن و وقت صبح را شبگیر نمودن گویند (برهان قاطع)
 ۴- حاشیه برهان قاطع: در کرمان نیز Ivâr به همین معنی استعمال شود.
 ۵- این واژه در زبان کُردی هنوز هم مستعمل است. در فرهنگ مهاباد اثر گیومو کربانی اینگونه بیان شده است: نیورگه (همان ایوارگاه است) = پناهگاه
 - در فرهنگ کردی (بخش یک - آ - ب) اثر م. اورنگ ذیل نیوار (ایوار) می‌نویسد: نیوار (هسه ورامی) = به معنی پسین، ایوار (عصر) ایواره: لُری.
 - در فرهنگ کردی فارسی «همه نبانه بوژینه» ماموستاه ژار ذیل نیوار و نیواره آن را به معنی عصر و تنگ غروب بیان کرده است ولی واژه نیوارگاه را نیاورده و احتمال در ذیل حرف و = ویره‌گا را آورده باشد.

شاهد مثال:

- ۱- توگر شبگیر در توران نهی روی - به آنان کی رسی کایوار رانند. (بندار رازی)
 ۲- شب روز از رفتن بی‌درنگ - ز شبگیر و ایوارش آید به تنگ (هاتفی)
 ۳- یکی از لشکریان او که از شبگیر و ایوار فرار و پیکار به تنگ آمده بود (حبیب‌السیرج ص ۳۵۲)
 ۴- آوخ نرسیدیم به شبگیر و به ایوار - در سایه همسایه دیوار بدیوار (از مؤلف انجمن آرا)
 در نتیجه تنها در زبان کردی این ترکیب به معنی جا و مکان و محل استعمال دارد و در سایر فرهنگهای پارسی به این معنی نیامده است.

ل. د ص ۹۷۶ خانه تابستانی - پرواره - بالاخانه و حجره بالای حجره - بالاخانه‌ای که بالای حجره باشد دیگری ساخته باشند و اطراف آن باز باشد. بالاخانه ۳- رف، طاق، طاقچه = پرواره

بروار Barvār

راهروهای دو طرف یک دهانه بزرگ

ل. م. ص ۵۱۴ بروار = پرواره = فروار ۱- خانه تابستانی - خانه بادگیردار ۲- خانه‌ای که بر بالای خانه

بستو Bastū

نوعی چغد یا طاق مازهای که خیز آن بسیار زیاد است (بیضی ایستاده تند)

ل. م. ص ۵۳۱ بستو = بستوق = سفالین کوچک بستوغه = بستک = پشتک مرطبان سفالین کوچک

ل. د ص ۴۱ ظرفی که در آن مربا و روغن و غیره درست کنند - خمچه کوچک باشد. کوزه دهان فراخ که در

آن ماست زنند و پنیر ریزند.

Biz بیز

نوعی چغد یا طاق مازه‌ای (بیضوی)

ل. م. ص ۶۲۵ بیز در ترکیب به معنای بیزنده آید: خاک بیز - مشک بیز. بیزیدن = بیختن

Bahr بَهر

مقیاسی برای اندازه‌های کوچک مساوی ۳/۳ سانتی متر

ل. م - ص ۶۱۱ - ۱- نصیب، قسمت، بخش ۲ - قسمتی از شبانه روز ۳- پاره، جزو، قسمت

Beškam بِشکم = پیشگم = پیشگاه

(پیش آمدگی در نمای بنا)

ل. م. ص ۵۴۲ بشکم = بچکم - پیشکم ۱- خانه تابستانی ۲- بارگاه ۳- ایوان، صفه ۴- خانه‌ای که اطراف آن شبکه

و بادگیر داشته باشد.

ل. د ص ۱۰۸، خانه تابستانی - بارگاه - ایوان - صفه

Bolondin بُلندین

= نعل درگاه = سفت

بُلمند = تحمیل شده

ل. م ص ۵۷۴ بلندین = آستانه - چوب بالاین در خانه - چهار چوب در خانه - پیرامون در خانه

ل. د ص ۲۷۰ بلندین = آستانه - چوب بالاین در خانه

Band - varq بَندورغ

تخته‌های آب بند که عمل سد کردن یا منحرف کردن آب را انجام می‌دهند.

وَرغ = وَر = وَل = تخته بند

ل. م ص ۵۸۸ - بندورغ = (بند + ورغ) سد و سدی باشد که با چوب و علف و خاک و گل در پیش آب بندند تا

آب بلند شود و به زراعت رود

پیل پا = ستون Pil- Pā

ل. م ص ۹۵۶ نیلفا = ستونی که سقف بر آن قرار گیرد.

ل م ص ۷۶۸ نیلفا = ستونی که سقف بر آن قرار گیرد.

پاراسته = پاراستی Pā-rāsteh = Parāsti

پائین آمدگی گنبد یا طاق از انتهای منحنی بصورت قائم تا پایه (فاصله پایه تا نقطه شروع منحنی گنبد یا طاق)

(ساق گنبد یا طاق)

= ساقه طاق یا گنبد

پا + راسته

۱- واژه پا به معنی پائین، تک - ته. اسفل. قسمت تحتانی چیزی چون بنا یا دیوار و هر چیز دیگر. بُن، بنیاد، تحت،

مقابل فوق. (غیاث اللغات)

پَرِگَرِه = پَرِگَرِه Pargereh

اجرای پوشش بصورت طوقه چینی در بالاترین قسمت پوسته خارجی گنبد (خود) رجوع شود به مجله اثر شماره

۲۰

ل. د ص ۲۲۹ = طوق - طوق مرصع زرین

پالکانه = بالکانه = پنجره Pālekāneh

ل - د ص ۷۵ پالکانه = دری کوچک بود در دیوار که از او پنهان به بیرون نگرند - در مشبک کوچک را

گویند اگر آهنین بود و اگر چوبین باشد پنجره

ل - م ص ۶۷۸ پالکانه = بالکانه ۱- پنجره ۲- بالکن و پیش آمدگی ساختمان

پنام = عایق - آفتابگیر Panām

ل م ص ۸۱۳ - پارچه‌ای چهار گوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا به روی

۲- پوشیده، پنهان

ل - د ص ۴۵۷ پارچه چهار گوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و زرتشتیان در وقت خواندن اوستا به روی خود

پالانه Pālāneh

اجرای چند لایه طاق سبک بصورت تیغه‌ای بر روی هم

ل. م ص ۶۷۶. بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

ل. د ص ۷۳ بنای یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف

چیدن چند لایه آجر بر روی هم

۱- بروزن کاشانه، مخارج‌های باشد که به بالای خانه سازند. (برهان قاطع)

۲- در اصطلاح بنائی یک طبقه از خشت بر روی آجر تیغه سقف (دهخدا)

شاهد:

عمارات حاجی و پالانه‌هاش - همی برد و می کرد یکسر خراب (سلمان ساوجی)

پاتوپا Pa-Tū-pā

نوعی چفد

فرمول = پا + تو + پا پیوند بامعنای دیوار دیوار در دیوار = دیوار تو دیوار.

واژه پا در اساس باید شکافته شود تا معنی آشکار گردد، لذا آنچه ارتباط با معماری دارد در این زمینه اینگونه آمده است:

۱- مقیاس طول برابر با یک قدم متوسط؛ گام، قدم، خطوه، در انگلیسی Foot گویند.

۲- قسمت سفلی چیزی، پایین، تک، ته، اسفل، زیر، زیرین، مقابل بالا، زیر، زیرین.

۳- اساس و پایه چیزی چون بنا یا دیوار و غیره، بن، بنیاد، بیخ، اصل. (فرهنگ معین)

پادیاو Padiāv

حوضخانه و وضوخانه = گودال باغچه = پاسیو در زبان فرانسه

- ل. م ص ۶۵۱ پادیاو = پادیاب. شستن و پاکیزه ساختن چیزها بوسیله خواندن دعا
 ل. د ص ۲۳ پادیاو = پادیاب. شستن و پاکیزه ساختن چیزها بوسیله خواندن دعا

پانید = Paniz.

نوعی چغد بسیار کم خیز (بیضی خوابیده) = نان قندی

ل م ص ۶۸۴ پانید = فانید = شکر قلم، شکر برگ

ل د ص ۹۲ - پانید = شکر قلم، نوعی از حلوا

نوعی چغد یا طاق، باخیز کم

۱- در برهان قاطع، اینگونه آمده است: با ذال نقطه دار بروزن فالیز، قند سفید باشد، و بعضی گویند پانید شکر برگ است و آن برگها باشد که از شکر سازند، و شکر قلم همان را می گویند.

- و نوعی از حلوا هم هست، و فانید معرب آنست. (برهان قاطع)

۲- نوعی از حلوا: شاهد: [اندر سلاهور هندوستان] شکر وانگبین و پانید و جوز هندی. (حدود العالم)

شاهد: کیز، کوشک قند، به، سد درک، اسکف این همه شهرها ثیند از حدود مکران و بیشترین پانیدها که اندر

جهان ببرند از این شهرکها خیزد. (حدود العالم)

پرور کردن Parvar

قرار گرفتن آجر در طاق ضربی

ل م ص ۷۶۳ = پروردن. در ترکیب بجای پرورنده آید و نیز در ترکیب بجای پروریده آید.

پرواز = پردی Parvaz Pardi

چوبهای نازکی که برای قاب بندی در زیر سقف بکار می رود.

ل م ص ۷۵۹ پرواز - چوبهای کوتاه که نزدیک یکدیگر بالای تیرخانه به چینند و روی آن حصیر اندازند و

خاک و گل ریزند.

ل - د ص ۲۴۵ - چوبهایی را گویند که هر یک به مقدار سه و جب طول به جهت پوشاندن خانه بر بالای

چوبهای بزرگ نزدیک بهم به چینند و بویا بروی آن پوشند و خاک بروی بویا ریزند.

پالار - تیر حمال Pālār

ل م ص ۶۷۵ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع، دیرک، تیرک = پادیر = پالار
ل - د ص ۷۱ پالار = درخت و ستون بزرگ، ستون، استون، شمع

تاژ = نوعی تاق = تاق چهاربخش Tāz

ل د ص ۲۰۲ تاژ = خیمه = چادر = خانه کرباسی = سایبان

تیغه = دیوار غیر باربر = اسپر Tiqeh

ل م ص ۱۱۸۱ دیوار یک لایی نازک به قطر یک آجر

ل د ص ۱۲۲۹ دیواری که از خشت خام یا آجر سازند و آنها را از پهنا پهلوی هم قرار داده محکم کنند. دیواری

که ستبری آن ستبری یک خشت است. دیواری که قطر آن تنگترین بعد خشت یا آجر و امثال آن باشد

توفال Tufāl

تخته بسیار نازک و سبک که برای نماسازی زیرین سقف به کار می رود.

ل - م - ص ۱۱۶۸ تخته بسیار نازک و باریک که به سقف اطاق کوبند و سپس روی آن را کاهگل گچ مالند.

ل - د ص ۱۱۲۶ چوبهای باریک و پهن که با میخهای آهنین کوچک آنها را بر روی تیرهای سقف اطاق بکوبند تا

همه پوشش برابر و یکسان گردد و سپس آن را با گچ اندود کرده سفید کنند.

تاوه Taveh

نوع پوشش بسیار کم خیز

تاوه ل - م - ص ۱۰۱۳ تاوه = تا به ظرفی باشد که در آن خاکینه پزند و ماهی بریان کنند.

۲ - خشت پخته، آجر بزرگ.

ل - د ص ۲۴۷ تاوه = تا به ظرفی باشد که در آن خاکینه پزند و ماهی بریان کنند.

تیر گم Tir - gom

نوعی اجرای طاق باتیر چوبی

ساختار = تیر + گم

۱- واژه تیر پهلوی است Tir

۲- در اصطلاح چوب راست و دراز و کلفت که از تنه درختان محکم برند و روی سقف بناها اندازند را تیر

گویند مانند تیر آهن امروزی. (فرهنگ معین)

جهازه jahāzeh

جهازه چاغ کردن = چیدن چند لایه آجر بر روی هم در پوشش طاقها

ساختار واژه = جهاز + ۵ جهاز واژه‌ای عربی است. و پیوندش با معانی پالانه کردن در روی طاقها.

واژه جهاز به معنای موارد ذیل آمده است:

۱- آنچه بر پشت شتر بود از پالان و هوید و جز آن (مهدب الاسماء)

۲- پالان شتر (منتهی الارب)

۳- اصل آن از ستوری گرفته‌اند که پالان و بار او به شکم آید و برمد و روی صحرا گیرد.

و در مثل گویند: ضرب فی جهازه یا نفر فی جهازه: یعنی رمید و باز نیامد. (منتهی الارب) (اقرب الموارد)

۴- کشتی، سفینه (فرهنگ معین) ۵- کشتی بزرگ (آندراج)

۶- رخت مرده و عروس و مسافر (منتهی الارب) (اقرب الموارد)

۷- مجموعه اعضایی که عمل معینی را انجام دهند، دستگاه - (فرهنگ معین)

۸- ساز، ساز و برگ، اسباب و لوازم خانه، مسافر، عروس (فرهنگ معین)

جناغی jenāqi

طاق یا چفد تیزه‌دار

ساختار = جناغ + ی = نسبت یعنی به شکل جناغ = پیوند آن بانوعی قوس

جناغ چیست؟

۱- جُنَاغ: طاق پیش زین اسب، دامنه زین اسب، یون، تسمه رکاب.

۲- جُنَاغ: استخوانی به شکل ۷ در مرغ که توسط آن شرط بندی کنند، استخوانی که جلو سینه مرغ است.

(فرهنگ معین)

۳- در علم پزشکی استخوانی است که قفسه سینه را در خط وسط و جلو محدود می‌کند، و ۷ زوج دنده‌های

حقیقی قفسه سینه از طرفین بوسیله غضروفهای دنده‌یی به آن مفصل می‌شوند، و در قسمت انتهایی آن نیز ۳ زوج دنده‌های کاذب بوسیله غضروفشان به غضروف دنده‌های بالاتر مفصل می‌شوند. استخوانی است خنجری شکل و فرد و طویل که در قسمت قدامی و میانی قفسه سینه قرار دارد. (فرهنگ معین)

۴- دامنه زین اسب باشد که به عربی یون خوانند. (برهان قاطع)

۵- غاشیه زین که اکثراً از پوست پلنگ سازند. (دهخدا)

۶- تسمه رکاب (برهان قاطع)

۷- سه پایه که علما دستاویز بر او نهند (لغت فرس ص ۲۳۶) (حاشیه برهان قاطع معین)

چارسو Čahār - Su = cār-Su

محل تقاطع دو راسته در بازار

ل م- ص ۱۲۶۵. چهارسو = چهارسوق = چهار راه میان بازار

ل د ص ۳۲ = چارسوق. چاربازار. محلی در بازار که به چار سمت راه دارد و هر سمت دارای بازار و دکاکین

است.

چپری čapari

نعل درگاه بصورت مثلثی

ل د ص ۱۰۸ منسوب به چپر = چپاری - سریع و تند و فوری

چمانه Čamāneh

نوعی چغد حاصل از تقاطع دو بیضی

ل م- ص ۱۳۱۲-۱ کدویی که در آن شراب کنند، پیاله شراب

ل د ص ۲۹۰ - کدوی سبکی بود که در او شراب کنند از بهر خوردن.

چفت = چفد čafd = čefd. Čaft.

= خط منحنی = قوس

ل م. ص ۱۲۹۷ = چفته - چفت ۱- چوب بندی است که تاک انگور و مانند آنرا بر بالای وی گذارند

۲- عمارتی که از چوب و تخته سازند، تالار، گنبد آسمانی، سقف طاق مانند و خمیده
ل د - ص ۲۴۷ - تالار و سقفی خمیده مانند طاق و آنرا چفته نیز گفته‌اند.

چپيله Capileh

= نوعی اجرای طاق

این واژه در اصل چپله بوده است.

۱- چپله در لهجه قزوین به معنی هلالی در طاق باشد (دهخدا)

چمله Camleh

= چفدی که شامل بخش کوچکی از دایره است.

چم + له

واژه چم.

۱- خم و خمیده و راههای پر پیچ و خم باشد. (برهان قاطع) (از ناظم الاطباء)

۲- به معنی خم. (جهانگیری)

۳- به معنی خم و خمیده و راههای کج. (انجمن آرا) (آندراج)

۴ پیچ و خم. (غیاث اللغات)

۵- به معنی سینه که عرب صدر گوید. (برهان قاطع)

خاگی Xāgi

پوشش بیضوی شکل (تخم مرغی)

ل - د ص ۸۹ خاگ = تخم پرنده = مرغانه

خرپشته Xarpos' Teh

= پوشش شیبدار

ل م. ص ۱۴۰۶ - ۱ - پشته بزرگ - ۲ - خیمه - ۳ - طاق - ۴ - ایوان

خیمه پوش Keymeh - puš

پوشش چهاربخش. (از انواع پوشش طاق)

ل. م. ص ۱۴۷۲ خیمه = منزلگاهی از پارچه کلفت که قابل حمل و نقل باشد - چادر

خوانچه پوش Kānceh - Puš

نوعی پوشش بین تویزه‌های باربر

ل. م. ص ۱۴۵۰ خوانچه = سفره کوچک، خوان کوچک ۲- طبق چوبین کوچک که در آن شیرینی، میوه یا جهاز عروس گذارند.

خیز Xiz

نسبت ارتفاع چفد یا طاق به دهانه را خیز گویند

ل. م. ص ۱۴۶۸ خیز = برخاستن - برجستن ۲- بلندی طاق در ساختمان، ارتفاع

ل. د. ص ۱۰۰۴ بلندی طاق در ساختمانها

خود Kud

پوسته بیرونی گنبد

ل. م. ص ۱۴۵۲: کلاهخود، کلاه فلزی که سربازان بهنگام جنگ یا تشریفاتی نظامی بر سر گذارند

دیرک Dirak

در چفدها و طاقهای بیضوی خط حد فاصل ما بین مرکز دهانه (وسط دو کانون بیضی) تا بالاترین نقطه بیضی را

دیرک گویند.

ل. م. ص ۱۵۹۲ - تیر بسیار بزرگ - تیرک

ل. د. ص ۵۳۹. ستون خیمه و جز آن - ستون خیمه - شمع تیر افراشته زیر چادر که حامل چادر است.

دمغازه Domqāzeh

نوعی گوشه سازی ساده در طاق کلمبو.

مترادف آن در معماری غربی Pendentive (پاندانتیو) است.

ل.م. ص ۱۵۶۰ دمغازه = دمغزه = دنب غزه = دنبالچه. بیخ دم. استخوان میان دم جانوران

ل.د. ص ۲۳۷ دمغازه = دمغزه = دنب غزه = دنبالچه. بیخ دم. استخوان میان دم جانوران

دستک Dastak

چوبی که در نمای بنا در محل اتصال آن با پیش آمدگی بام کار گذاشته میشود.

ل.م. ص ۱۵۳۱-۱ دست کوچک ۲- چیزی که مانند دست باشد، دسته

ل.د. ص ۷۰۷- دسته - گوشه

رف Raf

طاقچه‌ای که در قسمت بالای دیوار تعبیه می‌شود.

ل.م. ص ۱۶۶۳ رف = طاقچه‌ای که در دیوار اطاق با گچ یا گل، تخته و غیره سازند و بر روی آن چیزها گذارند.

ل.د. ص ۵۳۰ - درون خانه‌ها برای نهادن ظروف و لباس طاقی را خالی گذارند و این معروف است. طاق مانندی

در دیوار درون خانه که در بالای طاقچه سازند و در آن نیز اسباب زینت و جز آن گذارند

رواق Ravāq

صفه‌های سرپوشیده که جلوی اطاقها یا حجره‌های عمدتاً اماکن مذهبی ایجاد می‌کنند.

ل.م. ص ۱۶۸۰ - پیشگاه خانه - پیشخانه - ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شود - سایبان

ل.د. ص ۶۲ خانه‌ای که به خرگاه ماند و یا سایبان - سقف مقدم خانه - سقفی که در مقدم خانه سازند - پیشخانه

- پیشگاه خانه

رازیگر Rāzīgar

= بتا

ل.د. ص ۴۷ رازی منسوب به راز بمعنی بنا - بنائی

ترکه‌های خشک شده و نازک درخت همراه چند پرده گِل که روی بام برای عایق کاری پوشش بکار می‌برند.
 ل - د ص ۴۶۶ سقف خانه باشد که آنرا از چوب و علف و گل پوشیده باشند.
 ۲- خاکی که در روی سقف خانه می‌ریزند

ساباط: Sābat

سرسایه یا سایبان امروزه به گذر یا کوچه سرپوشیده هم می‌گویند.
 ل م ص ۱۷۸۱-۱- دالان، راهرو رو پوشیده، ۲- پوشش بالای راهگذر، سقفی که در زیر آن معبر ورود به خانه و سرای باشد ۳- سایبان
 ل - د ص ۱۰- پوشش رهگذر - بالائی که زیر آن راه بود - پوشش و سقف - پوشش بازار. سقف میان دو دیوار که زیر آن راه بود.

ستاوند Satāvand

فضای سرپوشیده ستوندار که سه طرف آن باز باشد مثل ایوان جلوی کاخ‌ها و قصرها
 ل م ص ۱۸۳۲ = ستن آوند ۱- صغه بلند که سقف آنرا به ستونها افراشته باشند
 ۲- بالاخانه‌ای که پیش آن مانند ایوان گشاده باشد.
 ل د ص ۳۰۱ رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود. بالاخانه که پیش آن گشاده باشد، صغه بلند و بزرگ - صغه راهم گفته‌اند که سقف آنرا بیک ستون برافراشته باشند مخفف ستن آوند است یعنی آونگ یک ستون است. یا آنکه نسبت به یک ستون دارد.
 ۱- رواق و بالاخانه باشد که پیش آن مانند ایوان گشوده بود. (برهان قاطع)
 ۲- بالاخانه که پیش آن گشاده باشد چون ایوان. (فرهنگ رشیدی)
 شاهد: ستاوند ایوان کیخسروی - نگاریده چون خامه مانوی (فردوسی)
 ۳- صغه بلند و بزرگ (برهان قاطع) (رشیدی)
 ۴- صغه راهم گفته‌اند که سقف آنرا به یک ستون برافراشته باشد. (برهان قاطع) (رشیدی)
 ۵- مخفف ستن آوند است یعنی آونک یک ستون است یا آنکه نسبت به یک ستون دارد. (فرهنگ رشیدی)

۶- چون صفه‌ای باشد بالای ستونی برداشته. (لغت فرس اسدی)
شاهد: جهان جای بقا نیست به آسانی بگذار - به ایوان چه بری رنج و به کاخ و بستاوند (طیان مرغزی)

سَع Saq

پوشش یا چفد منحنی

ل. م. ص ۱۸۸۶ سع = سقف اطاق و مانند آن - ۲ قسمت درونی فک اعلی - سوراخ - ثقبه
ل - د ص ۵۲۵ - پوشش و سقف خانه و گنبد و امثال آن - پوشش خانه - نوعی عمارت است دراز و خمیده
مانند طاق که به عربی آرج گویند.

سرو Sorū

پیش آمدگی سقف در جلوی نما. مترادف غربی آن کُنسل است = شاخ - عمدتاً اگر پیش آمدگی از چوب باشد
لفظ سرو بکار میرود.

ل - م ص ۱۸۷۶ سرو = شاخ جانوران (گاو - گوسفند، گاو میش و...)

ل - د ص ۴۹۰ سرو = شاخ جانوران

سروک Sarvak

نوعی چفد تیزه دار

ساختار واژه سرو + ک = کاف تشبیه: پسوند

این واژه پیوند اساسی با معنای اصطلاحی آن (نوعی قوس) تواند داشت:

۱- سرو Srū واژه‌ای اوستایی است به معنی شاخ جانور.

۲- هرن گوید: در اوستا سروا (Srvā) (چنگال، شاخ)، در پهلوی سروب و سروو (Sruv - Srūb)، در بلوچی

«سرونب، سروم (Srum, Srunbē) (سم) و سرون (Sruvèn) که سروبن (Srūbên) نوشته می‌شود در پهلوی به معنی شاخ

(سرو و بین) است.

۳- در حاشیه برهان قاطع دکتر معین آمده است:

۴- مطلق شاخ را گویند خواه شاخ گاو باشد خواه شاخ گاو میش و شاخ گوسفند و امثال آن (برهان قاطع)

۵- مطلق شاخ حیوان و پاره شاخ حیوان و غیره که برای دفع نظر به گلوی اطفال آویزند (غیاث اللغات)

۶- و در برهان و غیاث اللغات به معنی پیاله شراب هم آمده است. (برهان قاطع) (غیاث اللغات)

شکنج Sekang

چین و چروک هائی که در گوشه سازی گنبد جهت تبدیل مربع به دایره یا تبدیل زمینه مربع نزدیک به مستطیل به بیضی ایجاد کنند. (به مجله اثر شماره ۲۰ رجوع شود)
ل م ص ۲۰۶۶ - شکنج = چین و چروک، پیچ و خم زلف

شکر گاه Sekar - gāh

بخشی از طاق یا چفد که احتمال شکست آن میرود (زاویه ۲۲/۵ درجه از چفد نسبت به سطح افق)
ل - د ص ۴۶۸ شکر = شکردن = شکستن
ساختار = شکر + گاه و یا شکار گاه؟!
۱- اگر به معنی شکار باشد (اسم مرکب): محل شکار، جای صید کردن، آنجا که صید فراوان باشد:
نخجیر گاه (فرهنگ معین)
نخجیر گاه و ناحیه که در آن صید می کنند و محل صید (ناظم الاطباء)
صید گاه و نخجیر گاه (دهخدا) و شکر گاه -

طاق = Tāq

پوشش. سطح محصور ما بین دو دیوار باربر یا حداقل چهار ستون باربر.
ل - د ص ۲۲ طاق = سقف محدب - آسمانه

طاق آهنگ = Tāq - e - Ahang

فرمول = طاق + آهنگ

۱- واژه ای پهلوی = āhang

۲- آهنگ خمیدگی طاق و سقف و ایوان و مانند آن را گویند. (فرهنگ معین)

تاقبندی = طاقبندی Taq -Bandi

ساختن طاقچه روی طاقچه - نوعی گوشه سازی در زیر گنبد برای تبدیل زمینه مربع به دایره
ل - د - ص ۳۱ - نقشی که بصورت طاق در دیواره سازند برای خوشنمائی

تاق رومی = طاق رومی (Tāq-e-rūmi)-Tāq-e-Rumi

نوعی اجرای تاق = هره

ل - د. طاق رومی: طاق بطول خشت، مقابل طاق ضربی که قطر آن قطر خشت است. در اصطلاح بنایان سقفی
است محدب همانند گنبد.

طاق ضربی = Taq-e-Zarbi

نوعی اجرای طاق

۱- عربی، فارسی، صفت نسبی

۲- در علم معماری سنتی قسمی طاق که از آجرهای به هم پیوسته از پهنا زنند، بطوریکه قطر طاق قطر اقصر
(کوتاهتر) آجر است. (فرهنگ معین)

طاق چهار بخش Tāq-e-Cahar baxš

ساختار واژه طاق + چهار + بخش

در برابر این ترکیب مادر معماری سنتی چار طاق داریم به کاربردهای گوناگون:

۱- نوعی از خیمه چهار گوشه که آنرا در عراق شروانی و در هند راوتی گویند. (برهان قاطع)

۲- خیمه مطبخ (برهان قاطع)

شاهد: فلک بر زمین چار طاق افکنش - زمین بر فلک پنج نوبت زنش (نظامی)

۳- مزن پنج نوبت در این چار طاق (نظامی) (به نقل از حاشیه برهان چاپ دکتر معین)

۴- اطاقی که در بالای سرایها بر چهار ستون بنا کنند. (حاشیه برهان قاطع)

۵- و چار طاقی: بنای مربعی میانه نه بزرگ نه کوچک که بر سرگور مردگان سازند. (دهخدا)

طنیبی Tanabi

اتاقهای بزرگی را که اطراف آن بسته باشد (مثل سرسرا) طنیبی گویند

۱- طنیبی، ایوانی که توی ایوان کلان باشد. (فرهنگ آندراج)

۲- بادغر (صحاح الفرس)

۳- بادگرد (صحاح الفرس)

شواهد:

۱- زاطلس فلکم پرده در طنیبیست - زبان خموش و لیکن دهان پراز عرییست. (دیوان البسه نظام فارسی)

۲- به رختخانه قاری خرام و زینت بین - که متکای مهش کرد بالش طنیبیست (دیوان البسه نظام فارسی)

۳- و گلشن سرای ترکان را دو طبقه کرد و طنیبی عالی (یعنی ایوانی عالی) بردست صفة بزرگ ساز داد. (تاریخ جدید یزد)

۴- و در باغچه طنیبی و بادگیری بساخت و حوض وسیع راست کرد. (تاریخ جدید یزد)

۵- و چاه خانه و زیرزمین که آب به آن جاریست و طنیبی عالی منقش و دور شاه نشین مقابل او کاشی تراشیده و

جامهای الوان و بر کنار طنیبی توحیدی عربی از گفته مولانا مشارالیه نوشته (تاریخ جدید یزد)

۶- و هم متقارب این خانه خانه دیگر ساخته و سراپستان و حیاضی و طنیبی و آب نرسو باد در آن جاریست.

(تاریخ جدید یزد)

غوره گیل qurch-gel

= نوعی ملات گیل برای عایق کاری بام

غوره + گیل

واژه غوره:

۱- واژه غوره گاه داریم به معنی جای فرورفتن آب، محل غور (دهخدا)

۲- غوره زار: جایی که در آن غوره باشد. (دهخدا)

(براین اساس غوره گیل باید گیلی مخصوص باشد که یکبار بکار گرفته شود جهت معماری)

ادامه ۳- واژه غوره:

- آب به زمین فروردن (تاج المصادر بیهقی)

- آمدن به زمین پست (اقرب الموارد)

- جریان آب زمین و فرو رفتن در آن (اقرب الموارد)

فَرَسَب Farash

فَرَسَب = هرس: تیر اصلی، تیرهای قوی و بزرگی که روی پالار قرار می‌گیرند.
ل م - ص ۲۵۱۶ فرسب = هرس = افرسب: چوب بزرگی که بام خانه را بدان پوشند شاه تیر
ل- دص ۱۶۴: فرسب = فرسب: شاه تیر - درخت ستبر بود که بدو بام را بیوشانند = بالار

فَدْرَه Fadreh

حصیری مقاوم از نی کلفت مخصوص پوشش بام
ل م ص ۲۴۹۲ بوریبایی که از برگ خرما و غیره بافند و بر بالای چوبها و پروارهای سقف اطاقها اندازند و گل و خاک بر بالای آن ریزند.

قمی پوش qomi - pus

نوعی تاق با خیز بسیار کم

قمی + پوش

- ۱- نخست واژه پوش و موارد پوشانیدن آشکار گردد، سپس ترکیب آنرا تفسیر می‌کنیم:
- ۲- پوش: به معنی جامه و لباس و همچنین در کلمات مرکب گاه به معنی پوشنده و گاه به معنی پوشیده آمده است مثل: آهن پوش - تخته پوش - حصیر پوش - سفال پوش - نی پوش رومی پوش - تیر پوش و-
- ۳- به معنی چادر و خیمه، خرگاه، سراپرده، پوش سلطنتی، چادر سلطنتی
- ۴- پوشانیدن: سقف ساختن برای جانی، مسقف کردن خانه و جز آن. سقف زدن، سقف ساختن خانه را با تیرونی و گل و شفته و کالی و شالی و سفال و آهن و حصیر و نی و امثال آن. (دهخدا)
- ۵- به واژه پوش در کتبه پوش مراجعه فرمایید.

کَمَنْد Kamand

از اصطلاحات مربوط به چفد بیضی (نصف محیط بیضی کمند خوانده میشود)
ل م ص ۳۰۷۶ ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمنان اندازند ویرا به بند در آورند

ل د ص ۲۰۱. ریسمانی محکم که هنگام جنگ آنرا بر گردن و کمر دشمن انداز و ویرا به بند در آورند

کفته. Kafteh

یک نوع چفد یا پوشش کم خیز و خوابیده.
ل م ص ۳۰۰۲ از هم باز شده - کوفته، کوبیده
ل د ص ۱۳. از هم باز شده - کوفته - کوبیده

کلیل: Kalil

از انواع چفدها، یا پوشش های کم خیز
ل م ص ۳۰۵۱: کلیل = کند - سست
ل - د ص ۱۳۴ کلیل = کند از زبان و شمشیر و بینائی

کلاله Kolāleh

قسمت بالای چفد کلیل را کلاله گویند
ل م ص ۳۰۱۹ - موی پیچیده، مجعد ۲ - کاکل، دسته گل
ل د ص ۵۶ موی پیچیده، مجعد ۲ - کاکل

کلوک Kalūk

اندازه ای در آجر مساوی ^۱ آجر = نصف چارکه
ل - د - ص ۱۱۳ کلوک: در اصطلاح بنایان نیمه چارکه - ثمن آجر - ^۱ آجر
۸

کُلپا Kolpā

به پیش آمدگی جلوی نمای ساختمان کُلپا می گویند. (کُلپا استفاده بالکن را دارد).
۱ - این واژه با توجه به توصیف بیان شده از آن (در تعاریف معماری سنتی) پیوند اساسی با واژه کُلپک دارد و اینک
در باره کُلپک:

- به معنی خانه کوچکی که برکنار کشتهها سازند از جهت محافظت خرمن از باد و باران. و ظاهراً مخفف کلبه است

و پس به بای تازی باشد، اما محاوره همان اول است.

- خرمن بان را نیز گویند (آندراج)

کَلْکَن Kalkan

وقتی تیزه تاق سرب می کند کلکن شده است

۱- واژه کلکن خود به تنهایی نام گیاهی است که در تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۳۲۶ و ۳۲۸ آمده است.

۲- اما اگر آن را اسم مرکب قرار دهیم کَلْ + کَنْ (از کنند).

- کَلْ: (بدون تشدید) -

۱- کچل را گویند یعنی کسیکه سر او مو نداشته باشد (با معنای اصطلاحی پیوند دارد) (انجمن آرای ناصری)

(آندراج)

۲- شاخ (انجمن آرای ناصری) (و آندراج) (پیوند دارد)

۳- منحنی، کج، خمیده و حق آنست که کَلْ و کَلَه به معنی کج و کوتاه آمده و آنرا به ضم (کاف) نیز استعمال

کرده‌اند (انجمن آرای ناصری) (آندراج)

۴- کوتاه، قصیر (ناظم الاطباء)

۵- چال، گودال (دهخدا)

کَلَنْبُوه = کَلْمَبُو Kolombu = Kolonbuh

نوعی طاق

۱- کَلَنْبُوه: کلیچه‌ای که درون آنرا از حلوا و مغز بادام پرسیخته باشند. (برهان قاطع)

- و به معنی گلوله هم آمده است. خواه گلوله حلوا باشد خواه گلوله سنگ. (برهان قاطع)

۲- در فارسی kolombi و KoLomi (کپه، توده، جمع شده) در خراسان کلنبه چیزهای به یکدیگر چسبیده:

گردشده را گویند (فرهنگ نظام (حاشیه برهان قاطع)

- در زبان کردی KûlmeK, kolom (قبضه، ضربت مشت) (ژبا ص ۳۴۰)

(حاشیه برهان قاطع)

۳- کلیچه باشد که درون آن را از مغز بادام و امثال آن پر کرده باشند. (آندراج)

۴- به معنی گلوله و کنایه از چیز ناتراشیده و ناملایم و نامناسب (آندراج)

۵- مطلق گلوله خواه سنگی یا جز آن. (ناظم الاطباء)

کلمبو یا کلمبه

۱- نوعی نان شیرینی در تداول مردم خراسان (دهخدا)

۲- و در همه معانی کلمبه آمده است.

اما از معانی بیان شده می‌توان معنی گلوله سنگ را و یا جمع کردن ساختار طاق همانند یک گلوله مد نظر داشت و دیگر اینکه کلن + انبوه اگر ترکیب را بگیریم که در تلفظ کلمبوه شده است باز هم به معنی انبوه و جمع شدن گلوله سنگ و خشت را در طاق می‌رساند.

کُنه پوش = کانه پوش Konch-Pus - Kānch-Puś

تورفتگی بالای سردرها که بصورت نیم گنبد یا نصف کلمبوه است.

ل م. ص ۳۱۰۵. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

ل د. ص ۲۷۶. پوشش بالای در خانه - سایبان بالای در

کنه + پوش

۱- واژه پوش: در فرهنگ معین در باب این واژه اینگونه آمده است: قسمتی از گل که برای حفظ قسمتهای دیگر

است. (فرهنگ معین)

۲- معادل فرانسوی آن Enveloppe است که به معنی پوشش - لفافه - ظرف، صورت ظاهر، پوشیدگی می‌باشد

(فرهنگ فرانسه به فارسی نفیسی)

واژه کنه (کُنه - کِنه)

۱- عربی، سایبان (برهان قاطع) (آندراج) (ناظم الاطباء)

۲- پیچ، یعنی پوشش بالای در خانه یا سایبان بالای در. (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) و (اقرب

الموارد)

۳- خانه خرد، اندرون خانه (منتهی الارب) (آندراج) (ناظم الاطباء) (اقربالموارد)

کیز Kiz

تورفتگی پای دیوار برای نشستن طاق بر روی آن

۱- در فرهنگها اینگونه توصیف شده است:

- نمذ را گویند (فرهنگ جهانگیری)

- به معنی نمذ باشد و آن را از پشم می‌مالند و به عربی لبد گویند. (برهان قاطع)

- و علاوه بر آن در آندراج شاهدهی برای آن آورده است که از ذکر آن خود داری می‌ورزیم ولی در

معنای کیز در بیت ذکر شده دریافت می‌شود که بر آن می‌نشستند یا می‌خفتند (خفته تو بر کیز)

۲- حال براین باور می‌توان بود که واژه کیز که در معماری به معنای «جا پای در دیوار» برای شروع طاق زنی

دو انگاره را به ما می‌دهد یکی اینکه بر آن می‌نشستند دو دیگر بر آن می‌ایستادند برای کار کردن.

پس در پایان می‌توان گفت که رازان آن را به وام گرفته‌اند برای کار بردی ویژه در دانش «معماری» .

گُنبد رُک - رَک Gonbad-e-Rok

= نوعی گنبد به شکل هرم یا مخروط

گنبد + رک

۱- واژه گنبد آشکار است آنچه نیاز به توضیح دارد واژه رُک است.

واژه رَک

۱- رسته و صف کشیده (برهان قاطع) (ناظم الاطباء)

۲- راسته و صف کشیده چه اگر گویند فلان چند رک شد یعنی چند صف شد. (لغت محلی شوشتر)

۳- دهخدا گوید در معنی صف و راسته مصحف رگ است به معنی رَج ورده (دهخدا)

۴- واژه‌ای عربی با تلفظ رَک - به معنی جَزوی را بر جزو آن چیز افکندن: رککت الشیئی بعضه علی بعضای

طرحه (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) (اقراب الموارد)

۵- چیزی بر چیزی افکندن (تاج المصادر بیهقی)

۶- جزوی را بر جزو آن چیز افکندن (آندراج)

۷- اگر رَک باشد هر طبقه آجر یا خشت در بنا - رج. (دهخدا)

گلجام Coljam

شیشه‌های کوچک و رنگین که در داخل گچ کار می‌گذارند و آنرا در بالاترین قسمت طاق تعبیه می‌کنند که نور رسانی به داخل بنا را تامین کند.

ل م ص ۳۳۶۴ شیشه‌های رنگین که در خانه و حمام و تابدانها تعبیه کنند، آئینه جامی.

ل د ص ۳۶۱: شیشه‌های رنگین که در عمارت خانه و حمام و در تابدانها تعبیه کنند و آنرا آئینه جامی نیز

می‌گویند

گریوار = گریو = ساقه گنبد Gerivār = Geriv -

رجوع شود به مجله اثر شماره ۲۰

ل م ص ۳۲۹۶ گریوار = گریو = گردن

ل - د ص ۲۷۷ - گریواره مرکب از گری [گردن] + واره (پسوند نسبت و اتصاف) = گردن + واره

گهواره‌ای (طاق گهواره‌ای) Tāq-e-Gahvā rehiy

نوعی طاق = طاق آهنگ

ل م ص ۳۴۹۷ = گهواره پوش. پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند

ل د ص ۶۲۰ = گهواره پوش. پوششی که به شکل گهواره برند و دوزند

گول = Gaval

نوعی تنبوشه = تنبوشه‌های بزرگی که برای جلوگیری از ریزش قنات به کار می‌رفت

ل م ص ۳۴۷۱ - حوض ۲ - استخر - تالاب ۳ - دریاچه

ل د ص ۵۷۲ آبگیری که اندک آب در آن ایستاده باشد

لاپه Lāpeh

چوبهای نازکی که برای پوشش زیرین سقف به کار می‌برند.

ل م ص ۳۵۱۹ - قطعه بریده از چوب والوار

ل د ص ۱۲ اصطلاح نجاری. لاپه کردن = بریدن تیر از میان به درازا

لَته پوش Latch - Pus

تخته‌های کوچک نازکی که روی شیروانی قرار می‌گیرد و بجای سفال به کار می‌رود.
ل م ص ۳۰۶۶. تخته‌های مستطیلی که در بعضی نقاط گیلان و مازندران بجای سفال پشت بام به کار برند.

مازه‌دار Māzeh - Dar

نوعی چفد، چفد بیضی، چفدی که تیزه ندارد.
ل م ص ۳۶۹۶ مازه = مازو - برجستگی‌های کروی شکلی که بر روی جوانه‌های درخت بلوط ایجاد می‌شود.

نَهَنین. Nahanban

خورشیدی وسط کاربندی = شمسه
ل م ص ۴۸۷۲ = نُهَنین: سرپوش دیگ و مانند آن ۲- طبق تنور و مانند آن، سرتنور.
ل د ص ۹۶۳ = نُهَنین: سرپوش دیگ و مانند آن ۲- طبق تنور و مانند آن، سرتنور.

نعل درگاه Naldargah

تیر یا چفد بالای در، درگاه، پنجره و غیره
فرمول: نعل + درگاه = ترکیب اضافی
۱- درباب این ترکیب با حذف پسوند «گاه» در آندراج اینگونه آمده است: نعل در، سکه آهنی که بر در زنند و حلقه بدان پیوسته شود.
شاهد - کارهای محکم میان بهر گشایش بسته‌اند - از تمنای گشودن نعل در در آتش است. (تأثیر) (فرهنگ آندراج)

واریخته: Varixteh

پوشش شیدار یک طرفه
ل م ص ۴۹۴۳ جایی که شیب آن از یک سوست نه از چند سو، شیروانی وار بخته

واشدگاه VaSod-gāh

فرمول ساختار = پیشوند وا + فعل شدن + پسوند گاه

میدانچه کوچک در محل تلاقی دوراه

درباره واژه واشدن در فرهنگها اینگونه آورده‌اند:

۱- واشدگی: حاصل مصدر یعنی عمل واشدن و بازشدن (دهخدا)

۲- واشدن: مصدر مرکب - به معنی باز شدن و مفتوح و گشاده شدن - از هم باز شدن.

پراکنده شدن و روشن شدن (ناظم الاطباء)

جدا شدن (غیاث اللغات) (آندراج) (ناظم الاطباء)

منفصل گشتن: (ناظم الاطباء)

۳- واشدنی: صفت لیاقت، قابل باز شدن، جدا شدنی (دهخدا)

۴- واشده: باز شده، شکفته، جدا شده از (دهخدا)

وَر کد varkad

ور + کد = غرفه

۱- واژه ور به لغت زند و پازند سینه را گویند که عربان صدر خوانند (برهان قاطع)

۲- در زبان پهلوی var به معنی سینه، کمر آمده است، علاوه بر آن ورت vart در پهلوی به معنی گرد، دایره وار

هم آمده است. (فرهنگ پهلوی)

۳- وَر به معنی سبق و تخته اطفال. که معلمان بدان تعلیم دهند چنانکه فلانی فلانه چیز وَر می‌دهد یعنی تعلیم

می‌دهد و درس می‌گوید. (آندراج) (برهان قاطع)

۴- سبق و تخته درس کودکان. تخته‌ای که در مکتب‌های قدیم معلمان روی آن به شاگردان تعلیم می‌دادند.

سبق. (فرهنگ دکتر معین)

کَد: Kad

۱- در زبان پهلوی Katak به معنی خانه می‌باشد.

۲- خانه، بیت.

۳- پیشوندی که بر سراسما در آید و معنی خانه و محل و ده دهد مثل کدخدا (خداوند خانه) و یا پسوندی که به

آخر اسما پیوندد و معنی محل و جای و مقام دهد: بتکد (بکده)

ترکیب وژکد: با توجه به معنی سینه و کمر می‌توان گفت که سینه و کمر خانه را مراد است

هَج haj

عمود، عمود کردن = وقتی دو تا بند بیضی با هم زاویه قائمه تشکیل دهند هج نام دارند.

ل م ص ۵۱۰۳. راست و افراخته - مستقیم، قائم - منصوب.

هشت و گیر Hašt - O- gir

= نوعی آجر چینی به صورت قفل و بست

هشت و گیر

۱- واژه (هشت) در این ترکیب منظور فعل هشتن است که باگیر و معنای اصطلاحی پیوند اساسی دارد.

- گذاشتن - رها کردن (برهان قاطع)

- نهادن، روی چیزی یا بر جایی قرار دادن (دهخدا)

- باقی گذاشتن، بجای گذاشتن پس از آن (دهخدا)

- واگذاشتن، ول کردن. (دهخدا)

۲- و اما اصطلاح هشت و گیر در توصیف دهخدا ذیل هشت گیر اینگونه می‌نگارد:

هشت گیر (اسم مصدر مرکب) مرکب از هشت - مرخم هشتن - و گیر - ریشه فعل گرفتن.

در اصطلاح بنایان این است که ردیفی را برجسته و ردیفی را فرورفته چینند تا دیواری دیگر چون بدان متصل

گردد نیک پیوندد. (دهخدا)

هورنو Hornū

نورگیر بالای سقف

هور + نو (ر)

۱- این واژه در اصل هور + نور بوده است که به جهت مسائل زبانشناسی در تخفیف واکهای آخر کلمه و حذف

آن تبدیل به هورنو شده است. مثل تمبر = تمر خوانده می‌شود که فنوتیک مخرج حروف اقتضای حذف را دارند و تلفظ

هورنور ثقیل و گرایش شدیدی به حذف (را) دارد.

۲- واژه هور:

- نامی است از نامهای آفتاب عالمتاب (برهان قاطع)

- در زبان کردی و اوستایی به آن خور گویند.

- خور، خورشید، شمس، (دهخدا)

۳- و این ترکیب دقیقاً به معنای اصطلاحی آن می باشد یعنی محلی که نور خورشید از آن داخل محوطه و یا اطاق

و سالن و اصطبل و... می گردد که هنوز از این نوع هورنوها در مناطق ایران زیاد ساخته می شود بویژه در بین معماری روستائیان.

* * *

منابع نقشه ها :

۱- آرشیو اسناد و مدارک سازمان

۲- دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی

۳- معماری ایران (دوره اسلامی) ج ۱ و ۲ به کوشش محمد یوسف کیانی - جهاد دانشگاهی ۱۳۶۸

۴- معماری ایران آرتور اپهام پوپ ترجمه کرامت الله افسر - انتشارات یساولی ۱۳۶۵